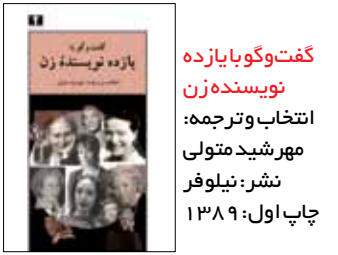


عطف کتاب

روایت یازده نویسنده زن



گفت‌وگو با یازده نویسنده زن

انتخاب و ترجمه: مهرشید متولی

نشر: نیلوفر
چاپ اول: ۱۳۸۹

■ «گفت‌وگو با یازده نویسنده زن» با انتخاب و ترجمه مهرشید متولی به تازگی از سوی نشر نیلوفر منتشر شده است. جویس کرواوتس، تونی موریسون، آلیس مونرو و نویسندگان و متفکران زن دیگر از چهره‌هایی هستند که در این کتاب از افکار و آثارشان آمده است. این یازده زن، جوایز معتبری همچون نوبل، پولیتزر، گنکور و بوکر را به دست آورده‌اند و بسیاری‌شان در حوزه تخصصی خود پیشرو و پایه‌گذار بوده‌اند. آنان در این گفت‌وگوهای خواندنی از نوشتن و نویسندگی، مشکلات انتشار کتاب، تأثر از نویسندگان دیگر و از نویسندگان محبوب خود می‌گویند.

ضرورت و تصادف



بازی در سپیده‌دم و رویا

آر تور شیتسلر

مترجم:

علی اصغر حداد

انتشارات: نیلوفر

چاپ اول: ۱۳۸۹

■ «بازی در سپیده‌دم» رمان کوتاهی است از آر تور شیتسلر، ادیب و نویسنده صاحب سبک اثریشی که به تازگی منتشر شده است. بازی در سپیده‌دم و رویا عنوان دو نوبل از این نویسنده است که با ترجمه مترجم مطرح ادبیات آلمان، علی اصغر حداد توسط انتشارات نیلوفر روانه بازار کتاب شده است. نام آر تور شیتسلر، ادیب صاحب سبک اثریشی، به واسطه ترجمه تعدادی از نمایشنامه‌ها و داستان‌های کوتاهش برای مخاطبان ایرانی آشناست. حداد در مقدمه این کتاب درباره بازی در «سپیده‌دم» می‌نویسد: «در بازی در «سپیده‌دم» شیتسلر یک‌بار دیگر به موضوع مورد علاقه خود، سرد و باخت، ضرورت و تصادف، آرزو و واقعیت می‌پردازد.» به عقیده این مترجم، نوبل رویا مشهور ترین و چه‌بسا یخته‌ترین اثری است که شیتسلر در آن به روانکاوِ شخصیت اثر خود می‌پردازد. از روی این نوبل فیلم مشهور چشمان باز بسته‌اثر استیون کوپر یک ساخته شده است. آر تور شیتسلر نویسنده‌ای هم‌دوره زنگموند فروید است و در کلیه آثار او شکلی از تحلیل‌هایی روانکاوه دیده می‌شود.

داستان‌هایی درباره عشق



حکایت عشق و عاشقی‌ما

مجموعه داستان

اصغر الهی

نشر: چشمه

چاپ اول: ۱۳۸۹

■ «حکایت عشق و عاشقی‌ما» مجموعه داستان تازه اصغر الهی را به تازگی نشر چشمه منتشر کرده است. این مجموعه داستان با نام «حکایت عشق و عاشقی‌ما» در برگیرنده ۹ داستان است. این داستان‌ها بر خلاف سایر آثارش، فضایی روان‌شناختی ندارد و داستان‌ها به تعبیر نویسنده، فضایی عادی دارند. آخرین اثری که پیش از این از الهی منتشر شد، رمان «سالمرگی» بود که در هفتمین دوره جایزه ادبی هوشنگ گلشیری به عنوان رمان برگزیده انتخاب شد. پس از آن اثری از الهی منتشر نشده بود و به گفته او، اجازه تجدید چاپ «سالمرگی» هم داده نشد. این نویسنده همچنین مشغول بازنویسی رمان‌های «قیامت» و «زن اول» است که سال‌ها پیش آنها را نوشته است. همچنین کتاب «دانش‌نامه روان‌پزشکی و روان‌شناسی» را به همراه شکرالله عبدالله‌زاده و مجتبی‌انسان‌منش تألیف کرده و برای دریافت مجوز نشر ارسال کرده است. به گزارش ایسنا، مجموعه داستان کوتاه «در راه» و رمان «دخترکی با چشم‌های سبز مشوش» از دیگر آثار این نویسنده است که از مدت‌ها پیش در انتظار دریافت مجوزند. اصغر الهی همچنین رمان «به نام فصول» و مجموعه داستان «ما این‌ایم» را تألیف کرده؛ اما هنوز به چاپ نرسیده است. «سا این‌ایم» مجموعه ۱۰ داستان کوتاه است که تمی اجتماعی دارند و داستان‌ها به روایت حوادثی مشغول‌اند که برای مردم یک روستا اتفاق می‌افتند. اصغر الهی که متولد تیرماه ۱۳۲۲ در مشهد است، آثار وی چون مجموعه داستان‌های «بازی»، «قصه شیرین ملا»، «قصه‌های پاییزی»، «دیگر سیاهوش نمانده» و رمان «مادرم بی‌بی‌جان» را منتشر کرده است.



رضا عامری

مترجم و منتقد

«چه کسی در جشنواره شبانه ما

می‌رقصد- کودکانی که می‌آیند- چه کسی فراموشی را به پیاد می‌آورد- کودکانی که می‌آیند- چه کسی غم‌ها را با اکلیل گلی در پیشانی زمان می‌بندد- کودکانی که می‌آیند» محمود درویش ... و حالا کوان کان بزرگ شده‌اند و بزرگ‌تر و به میدان آمده‌اند، تا آزادی خود را جشن بگیرند تا فراموشی را به یاد آورند و غم‌ها را با گلی تعویض ببینند و «جمعه‌های تغییر و آزادی» خود را در میدان‌های «تحریر» تقریر کنند. جمعه‌های خشم، خروج و خلیان... به جای جمعه‌های خالی و خواب و خمیازه و خودگی... خاورمیانه را زلزله‌ای در بر گرفته و آتشفشان‌ها دهان باز کرده‌اند. انگاری ۶۰ سال ادبیات مقاومت فلسطین به نیروی بالنده و مادی تبدیل شده و آن اوتپای ضداسراییلی

با عقده اسراییلیت سر باز کرده است و خیابان‌ها را به تسخیر در آورده است، محمود درویش سال‌ها پیش در پرسش سوالی که از او پرسیده بودند بشارت شما برای آینده انسان چیست، گفته بود: «ما بشارتی نداریم مگر اینکه بگوییم که حق ماست که آزاد باشیم. هر چندر آزادی گسترده نبود، تجربه‌ها با مشارکت در تغییر مسیر فعال‌تر می‌شود. جرایم امپریالیست‌ها تنها در سرعت اقتصادی نیست، بلکه آنها چهره آزادی را مشوب کرده‌اند... بگذارید سخن بگویم! چه اتفاقی می‌افتد اگر حق کلام را به جا آوریم؟ ما می‌خواهیم مساحت وطن انسانی را توسعه دهیم. مگر این آخرین هدف ادبیات نیست؟ ما روابط انسانی را این گونه برقرار می‌کنیم. ما خود را به سوی آزادی این گونه با رنج و عذاب و پیش می‌بریم، از فرار جنگ‌های تحمیلی‌تان علیه ما و از فرار گرسنگی‌مان و عامی بودن‌مان و از فرار سر مقاله‌های روزنامه‌جات غربی که با ما به‌مانه نفث معامله می‌کنند نه انسان... ادبیات جدید ما نتیجه این درد زایمان طولانی است، و مفردات این ادبیات صداهایی را حمل می‌کند که می‌گوید: به پیش می‌رویم... به پیش می‌رویم... ما از زندان جهان به سوی جهان می‌آیم. دعوت و بشارت ما برای خودمان و برای شما، تغییر است... تغییر... نوشتار در درجه غلیان –محمود درویش مجله‌الاداب- ۱۹۷۴

اکنون ادبیات خاورمیانه با چهره‌هایی چون نجیب محفوظ، اوره‌شان پاموک، احمد محمود، گلشیری و دولت‌آبادی، سیمین دانشور، ناپیل، خالد حسینی، یاشار کمال، فرهاد پیر بال، طاهر جلیون، الیاس خوری، طیب صالح، آدونیس، نزار قبانی و محمود درویش ترجمه و جهانی شده است... و دنیایی که زمانی از وجه‌نظر اروپایی به قول ادوارد سعید «تورویسم و نفثا»-صادر می‌کرد و مستشرقان



پویار فویسی

مترجم و منتقد

شاید مهم‌ترین ویژگی «د پروانه» در مقایسه با مجموعه‌های دیگر محمود درویش، دگرگونی و دخل و تصرف در همان مفهومی باشد که غالباً از آن به اصطلاح «من شعری» یاد می‌کنند. «من شعری» رد پروانه از هیچ موقعیت منجم و مشخص از قبل معلومی بر خوردار نیست. مدام میان جرات‌های حافظه، تاریخ و حتی نظم و نثر در نوسان است. از طرف دیگر، در این مجموعه کمتر از آثار قبلی درویش با وضعیت سیاسی فلسطین روبه‌رو هستیم. همان‌طور که مریم نوری در مقدمه «د پروانه» نیز خاطرنشان کرده، این تحول در شعر درویش مایه ناراحتی و آزرده‌گی برخی از دوستداران شعر او شد. حین خواندن شعرهای اخیر محمود درویش درمی‌یابیم که محل استقرار زبان بسیار متلاطم‌تر و پریشان‌تر از شعرهای قبلی اوست. دیگر به حافظه نمی‌توان اعتماد کرد، فراموشی کلمه کلیدی بسیاری از این شعرهاست، شاعر از جانب‌سنگ، پرنده و ابر حرف می‌زند. در بازنگری دقیق‌تر در می‌یابیم که حتی در آن دسته از شعرهایی که تغییر موضع زبان محسوس نیست، بازهم آنکه می‌سراید با آنکه سروده می‌شود، یکسان نیستند. با این حال، محمود درویش این شیوه را به صورت تکنیکی مبتنی بر تئوری‌های پیش‌ساخته به کار نمی‌برد. این شیوه، بیش از هر چیز، حاصل تکاپوی شاعر با موقعیت پیرامونی‌اش است.

معنای حرکت در تجربه «د پروانه» عمیقاً دگرگون شده است. شاعر از خودش حرف می‌زند ولی در ادامه می‌بینیم که

ابری در تخت

ابر را در تخت فراموش کرد. شتابان خداحافظی کرد و گفت: فراموش‌تم می‌کنم اما ابر را در تخت فراموش کرد. پس با حریز پوشاندمش و گفت: پرواز مکن و دنبالش مرو او خود سراغت خواهد آمد. او همیشه گنجشکان زرد و آبی و سرخ از ابری که شانه‌هایش را نمناک می‌کشد آب می‌نوشتند!

وقتی به خانه‌اش رسید و هیچ گنجشکی گرد خود نیافت خواهد دانست آب و هوادر ساحل شانه‌ها عوض شده وابر بخار شده آنگاه به یاد خواهد آورد: ابری در تخت من! و باز خواهد آمد تا مرا سم شهبازیی خود را

درباره مجموعه شعر «رد پروانه»

«ردِ پروانه» بر نسل تازه به میدان آمده



تغوق اروپایی‌ها را امری طبیعی و مردم‌خاورمیانه را قادر به حکومت بر خود نمی‌دانستند، با جنبش‌های آزادخواهانه و به پشتوانه چنین ادبیاتی می‌رود تا آینده جدیدی را برای منطقه رقم زند و صادرکننده ادبیات و آزادی باشد. خاورمیانه به مرکز بحران‌های جهان تبدیل شده است، و با این روحیه اگر همچنان پیش رود، در آینده مرکز رمان و شعر جهان خواهد شد. با روحی از آن دست که توفیق الحکیم در رمان « بازگشت روح» به آن اشاره کرده بود، روحی که گرچه نه دیوار برلین را فرو ریخته و نه دیوار آهنین شوروی را متلاشی کرده است، اما دیوار سکوت را شکسته تا همه چیز را در پارادایم افقی تازه‌ای حرکت دهد و خود را بی‌نیاز از ساختارهای سنتی و سلسله‌مراتب عمودی تعریف کند. در این افاق ماتریسی حتی اگر ملک عبدالله پیشنه‌اد ۱۵۰ میلیارد دلاری را بدهد تا فایس بوکر را بخرد، چیزی از افاقیت کاسته نخواهد شد. این افاق شکسته شده و این دیوار فرو ریخته است. این جنبش نه فقط پایان امپراتوری‌های حکومتی که پایان هر نوع امپراتوری است. حرکتی که پیشاپیش دیوارهای امپراتوری شعر سنتی عرب را فرو ریخته بود شعری که ظاهراً با جرات و ریشه‌دارتر از آن در سنت عربی نبوده است، یعنی این امپراتوری در همه شاکله‌های خود ترک برداشته و شکسته است و می‌توان گفت ادبیات و هنر خاورمیانه قادر شده تا تعبیر جدیدی از مدرنیته بدهد، که با انتقال مرکز بحران‌ها به آن باید منتظر بود تا ادبیاتی آوانگار و رهایی‌بخش را در منطقه شکوفا کنند آهمان گونه که با رشد جنبش‌های آزادی‌بخش امریکای لاتین در دهه ۸۰، ادبیات و هنر آن شکوفا شده بود.ا. «رد پروانه» محمود درویش اثری است که از سال ۱۹۹۸ میلادی ردخود را بر خاورمیانه گذاشته و شاکله عمودی آن را در

نگاهی به «رد پروانه»، مجموعه شعر متفاوت درویش ترانه‌های تبعیدی بدون تبعیدگاه

اوبالاتر یا پایین‌تر از آنجایی است که بدنش را وصف می‌کند. شاعر این شعرها، بارها در معرض این پرسش قرار می‌گیرد که در آستانه مرگ چه خواهی کرد؟ در مواجهه با مضمون عاشقانه برخی از شعرها، باز هم نوعی حرکت را شاهدیم، شیدایی و شیفتگی عاشق جای خود را به سکوت و غیاب مصنوعی می‌دهد.

فرضیه بنیادین زندگی در دولت –ملت‌های مدرن چنین ایجاب می‌کند که هر کس لاجرم در مکانی معین توطن‌گزیده

است. به عبارتی هر کس در مقام سوژه سیاسی، اهل و ساکن مکان معینی است. بر این مبنا انسان‌ها می‌توانند موطن خود را ترک کنند یا به تابعیت جای دیگری در بیایند اما همواره وجود داشتن و اعتبار حضورشان منوط به دور شدن یا

نزدیک شدن به موطن سیاسی آنهاست. اگر تابعیت جغرافیایی از بین برود، عملاً در مفهوم زنده بودن نیز می‌توان شک کرد. سوژه سیاسی با داشتن شناسنامه، کارت هویتی یا گذرنامه‌اش، حضور نمادین خود را مسجل می‌کند. حول محور چنین تصویری از نسبت بدن و مکان است که نوعی فقدان تحت عنوان تبعید شکل می‌گیرد.

ادوارد سعید، در تأملات گسترده خود در زمینه تبعید به روشنی توضیح می‌دهد که تجربه بی‌مکانی یا عدم توطن،

درباره مجموعه شعر «رد پروانه»، محمود درویش

جهان می‌گشاید، تا در رویکردی تازه بذر عشق را به جای کینه در دل‌ها بنشانند. تا حرکتش به نوعی بزرگداشت زندگی و به نوعی زندگی را به خیابان آوردن باشد، به نشانه عبور از آن فخامت زبانی و روایت‌های کبیری، که امروزه بیشتر تجریدی و جدا از مسایل روزمره زندگی تلقی می‌شوند. آری اغلب شعرها، دغدغه‌ها و دلمشغولی‌های روزانه انسانی است آشنا با خویش و آشنا با دیگران، روزنه‌هایی زیبا با چالاکي و ظرافت پرواز پروانه‌ای تا شاعر در این سیر و سلوک به سبکی پایان‌ناپذیر به رهایی برسد. انگار او هم به خیابان آمده تا بتواند کمی به رویاهای کوچک و روزمره خود ببیندش، تا بتواند آخرین چیزها را ببیند، همه چیز را که نامش زندگی است، حتی اگر نتواند مرگ را حذف کند!

«در خیابان همیشگی راه می‌رود، در ساعت همیشگی. به موهبت آسمان – چشیدن آرام طعم هوا – بسنده می‌کند. افسوس می‌خورد وقتی کاستی‌ریو به رشد زیتون زار را می‌بیند، ساختمان‌ها چون آرزوهایمان مرتفع شده‌اند و از کمیت فضا می‌کاهند، اما دخترکان، بیشتر

می‌شوند و بزرگ‌تر و بالغ‌تر، بیه آنکه از زمان کمین کرده در انتهای خیابان رو به دشت بترسند.» رد پروانه – محمود درویش – ترجمه مریم حیدری – نشر چشمه – چاپ اول – سال ۱۳۸۹ – ص ۴۷

«رد پروانه» رو کوتاه و سریعی از ترجمه عربی با پایکر ادبیات فارسی است؛ از کسی که یار آشنایی «زبان عربی» است و به عربی و فارسی شعر می‌گوید، و آن سوی آب و در دنیای عرب بیش از ایران نامی آشناست – مریم حیدری. در آخر به پاس این نسل جدیدی که به میدان ادبیات آمده و دوزبان است و به طور طبیعی نقش مهمی را در آینده ادبیات منطقه بازی خواهد کرد، بایسته است اشاره کنم: به حمزه کوتی، شاعر و مترجم که کتاب «الحداریه» (دیوارنوشته‌ها) را ترجمه کرده که در همین روزها توسط نشر افراز در حال انتشار است. این مترجم پرکار و جوان اسمال چهار کتاب را به همت این نشر منتشر کرده است: «پاپیز از ارباشگر فصل‌ها»، از جمال جمعه، شاعر عراقی و «کودکی مرگ» «باغ‌های هملت» و «باغ ایرانی» از شاعر سوری «نوری الجراح». همین‌طور باید به گفت‌وگوی عبده‌وازن با محمود درویش اشاره کنم که امسال به ترجمه «محمد زبایی‌از زاده» با عنوان «هر روز زاده می‌شوم» توسط نشر فرهنگ جاوید منتشر شده است، و ایضا باید به کسانی که در حیطه ترجمه به ویژه ترجمه شعر فارسی به عربی – بیرون از صحنه آکادمی و نهادهای رسمی و ترجمه‌های تشریفاتی – زحمت کشیده‌اند و ادبیات ما را به دنیای عرب معرفی کرده‌اند نیز اشاره کنم: «احمد حیدری»، «مهدي فرطوسی»، «حسین عباسی» و «حسین طرفی»... که آثار مهمی را از گستره شعر، قصه و رمان فارسی به عربی ترجمه کرده‌اند و در آینده درباره آنها یاد خواهیم شنید.

ذهنی میان زبان و محل استقرار زبان صحه می‌گذارند. به بیان بهتر، تجربه آوازی و تبعید به هیات وضعیتی بدنی خودنمایی می‌کند.

محمود درویش در قطعه شعر استعداد امپدوری، به تأمل دوباره در مفهوم امید می‌پردازد: «امید، متضاد یأس نیست، شاید ایمان بر آمده از بی‌اعتنایی الهه‌ای باشد که ما را هر که تا به استعداد‌های خاص خود در مسیر مه تکیه کنیم.» در پایان همین شعر بر فراموشی و دست شستن از مفهوم امید تأکید می‌شود. وضعیت تبعید در شعرهای محمود درویش صورت‌بندی منحصربه‌فردی دارد. در تجربه فلسطینی بودن تبعید در ترک وطن یا طرد شدن از محل سکونت خلاصه نمی‌شود. برای فلسطینی این تهدید همیشه وجود دارد که مکان به‌خاطره مکان مبدل شود. در عین حال، چه بسا فرد همچنان در مکان قبلی خود سکنا داشته باشد اما آن مکان از کیفیت توطن یا سکونت بر خوردار نباشد. صدای شعری محمود درویش از حلقوم فلسطینی بدون فلسطین، یا فلسطینی بدون فلسطینی خارج می‌شود. در ادامه، تحول تکنیکی این تجربه وجه بارز خود را نشان می‌دهد یا یک صدا، دو منشا صدا ساطع می‌شود یا اینکه دو صدا از یک حنجره به گوش می‌رسد.

به همین دلیل است که درویش، ادراک تازه خود را از فلسطین و فلسطینی بودن جهانگشمول می‌کند. فلسطین تازه او، نام تجربه‌ای است که قابل تفسیر به همه جای جهان است.

–بعد از من می‌پرسی و من می‌پرسم:
چقدر از راحت مانده‌است؟
–همه‌ای راه.
–آیا همه‌ی راه کافی است تا مسافر به مقصد برسد؟
(کرکسی در آفتاغ زندگی)

جز انتظاری که کشیده بودم
وزبانی که دیده بودم.
به خود خندیدم که حتی هوا را برایش تمیز کرده بودم
ابا عطر گل و لیمو هوا را خوشبو کرده بودم.
نخواهد آمد... دسته گل‌های را کیده را جابجا کردم تا فراموش کاری‌اش را تلافی کرده باشم
پارچه‌ای روی آینه دیوار انداختم مبادا صورت درخشانش بشیوام کند.
گفتم: هر چه غزل قدیمی که برایش حاضر کرده‌ام به فراموشی خواهد سپرد که او شایسته حتی یک شعر مرسوقه هم نیست...
فراموشش کردم. ایستاده غذای سرپایی خوردم و کتابی در سی درباره ستاره‌های دور دست خواندم و تابدی‌اش را فراموش کنم شعری سرودم...
همین شعر!

دقایق

ادبیات «و» چیزهای دیگر



امیر احمدی آریان

نویسنده و منتقد

■ هر گاه بخواهند ادبیات را در رابطه با چیزی دیگر ببخوانند، حرف ربط «و» در صحنه حاضر می‌شود: سیاست و ادبیات، روانکاوی و ادبیات، جامعه و ادبیات. دعوا نه بر سر خود ادبیات است و نه آن چیز غیرادبی که قرار است از تباطش با ادبیات را تعیین کنیم و بفهمیم، مساله اصلی همان حرف ربطی است که باید این دو حوزه را به هم مرتبط سازد. نا- ادبیات، هر آن چیزی که ادبیات «نیست»، نه تنها نباید از ادبیات حذف شود، بلکه جایش درست در دل ادبیات است. ادبیات فی‌نفسه ناخالص است نا- ادبیات ذات ادبیات است. اندیشیدن به سیاست و جامعه نه حوزه‌ای جدا از ادبیات که قرار است با «و» به آن متصل شود، بلکه یکی از نقاط پرازنی و بحرانی‌ای است که در دل ادبیات ناب وجود دارد.

نویسندگانی هستند که زندگی ادبی‌شان را در حوالی این نقاط گذرانده‌اند، و همان‌ها بسیاری از بزرگ‌ترین آثار تاریخ ادبیات را خلق کرده‌اند. ذهنیت ادبیات «و» چیزهای دیگر، دو پیامد متفاوت، یا حتی می‌شود گفت، متضاد، در دل دارد. این حرف ربط بیش از هر چیز متضمن این پیش‌فرض است که نویسنده برای انجام هر کنش روشنفکرانه‌ای، اعم از سیاسی و اجتماعی و روانشناسانه و تاریخی و... باید قدم به وادی جدیدی بگذارد، باید از مرز مشخص بگذرد و به دنیای جدیدی وارد شود که متفاوت است با جهان ادبیات ناب. دو پیامد متضاد ناشی از این نگاه متکی بر حرف ربط «و»، در واقع دو شکل گوناگون ایده‌الیسم، و در نتیجه دو روی یک سکه هستند: روی نخست نویسنندگانی است که معتقد به کنار گذاشتن کامل حوزه روشنفکری و کلامسایلی غیرادبی هستند. این دسته از نویسندگان، که اتفاقاً تعدادشان در کشور ما بسیار است، طرفداران پیر و پاقرص ادبیات «ناب»‌اند، سیاست و تاریخ و به خصوص وقایع روز را رنگارهایسی می‌دانند که نویسنده نباید با تمام وجود مواظب باشد مبادا بر اثر اثرش لکی بیفکند. تمام تلاش این گروه، این است که چه در زندگی شخصی و چه در زندگی متنی، تحت هیچ شرایطی آلوده چیزهای غیرادبی نشوند. نوشتاری که بر اساس این طرز فکر شکل بگیرد خواه ناخواه خالی از محتواسست و برای سر پا نگه داشتن خود، به و رفتن بنا ظاهر متن و بزرگ کردن متن روی می‌آورد؛ نتیجه، رمان‌هایی بی‌خاصیت می‌شوند که در واقع چیزی نیستند جز بستری برای طبع آزمایی نویسنده در عرصه نثرنویسی. پیامد دوم بساور به حرف ربط، سیاست‌زدگی نویسنندگانی است که کلا کلاه‌بسته برده روشنفکری می‌دانند و از آن به عنوان ابزاری

برای شعارهای سیاسی اجتماعی بهره می‌گیرند. این گروه نیز معتقد به جدایی این دو حوزه‌اند، اما زندگی‌شان را وقف پسل زدن بین این دو و ادغام‌شان در یکدیگر کرده‌اند و نتیجه کارشان مجموعه‌ای از متون شعارزده و کسل‌کننده است که هیچ اشتیاقی برای خواننده بر نمی‌انگیزند. اکثر قریب به اتفاق آثار ادبیات رئالیسم سوسیالیستی از این دسته‌اند.

گئورگ لوکاچ، زمانی در نقد رویکرد متفکران مکتب فرانکفورت و برای حمله به افعال آنان در عرصه عمل، تعبیر جالبی به کار برد: «تکنوکراتی‌ها گویند که «گراندتلی بی‌ریشه مفکاک» زندگی می‌کنند. لوکاچ این عبارت را با بار منفی به کار برد، اما می‌توان وجه مثبت این تعبیر تکان دهنده را در نظر گرفت. نویسندگان بزرگ، آنانند که در بین اقامتگاه‌های موجود در عالم ادبیات، در بین امکانات زیستن و نفس کشیدن در این فضا، آن هتلی را برمی‌گزینند که بر لبه پرنگاه ساخته شده است. آنان نه مانند گروه اول به دشت‌های سرسبز و طبیعت زیبای نثرهای پیچ در پیچ و بازی‌های اخته ادبی پنهان می‌برند تا همان‌جا از یکنواختی بپویند و فراموش شوند، و نه مانند گروه دوم با سر به مفاک سیاست‌زدگی سقوط می‌کنند.

شعر

یا خاطر هاش سازیم...

آی عابران میان واژه‌های زودگذر!
وقت رفتن است
هر کجا خواستید لانه کنید اما نه در میان ما
وقت رفتن است
هر کجا خواستید بمیرید اما نه در میان ما
این جا، گذشته
و صدای نخستین زندگی
و اکنون و اکنون و فردا همه از آن ماست
و دنیا و آخرت ما این جاست
پس از سرزمین‌مان بیرون شوید
از خشکی‌مان... از دریا مان
از گندم‌هامان... از نمک‌هامان... از زخم‌هامان
از هر چیز،
از خاطرمان بیرون شوید
آی عابران میان واژه‌های زودگذر!
بیرون شوید

محمود درویش/ احسان موسوی خلخالی